

شناسایی حقوقی اقلیت‌های درون گروه‌های اقلیت در اندیشه‌های آیلیت شاشار

امیر نیکپی *

هادی صالحی **

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۲۴

چکیده

اگر مهم‌ترین فاعل شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت را در جامعه سیاسی، دولت مرکزی فرض کنیم و گروه‌های اقلیت را موضوع مطالعات چندفرهنگ‌گرایی از منظر حقوقی بدانیم، ممکن است از دیگر بازیگران عرصه چندفرهنگ‌گرایی که حامل هویت‌های چندگانه فرهنگی و دارای مطالبات متنوع حقوقی هستند، غافل شویم. آیلیت شاشار با بیان نظریه‌ای در خصوص بایسته‌های درونی شناسایی گروه‌های اقلیت، در مقام آن است که از هویت‌های چندگانه گروه‌های درون گروه‌های اقلیت در برابر رهبران گروه محافظت کند. لذا اگر محافظت‌های بیرونی گروه‌های اقلیت در مسیر شناسایی حقوقی، هویت‌های افراد درون این گروه‌ها را نادیده بگیرد، نتیجه‌ای جز شناسایی حقوقی ناقص هویت‌های فرهنگی را دربر ندارد که در نهایت به بازتولید و تقویت ساختارهای هویتی غیر دموکراتیک درون این گروه‌ها منجر می‌شود. نظریه شاشار در پی آن است که شناسایی هم‌زمان هویت‌های فرهنگی را از جانب فاعلین متنوع شناسایی حقوقی مطالبه کند. در این مقاله با تکیه بر مباحث نظری در خصوص شناسایی حقوقی و بایسته‌های آن و همچنین با توسل به تحلیل محتوایی برخی آرای قضایی، با رویکرد انتقادی به

* عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی تهران

Anikpey@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی تهران

Salehi.0306@gmail.com

اندیشه‌های شائشار، ضرورت شناسایی گروه‌های آسیب‌پذیر درون گروه‌های اقلیت، به‌ویژه زنان، به عنوان مؤلفه ضروری شناسایی حقوقی مورد تحلیل قرار گرفته است.

کلیدواژگان:

آیلیت شائشار، اقلیت‌های درون اقلیت، حقوق زنان، شناسایی حقوقی، گروه‌های اقلیت، نظریه‌ی درهم‌تنیدگی فرهنگی.

مقدمه

حوزه مطالعات اقلیت‌ها از یک طرف موضوع تحقیقات انسان‌شناسان قرار می‌گیرد تا به کشف ویژگی‌های فرهنگی افراد عضو این گروه‌ها بپردازد و از طرف دیگر موضوع واکاوی حقوق‌دانان است تا از این ویژگی‌های فرهنگی محافظت حقوقی به عمل آورد. اساساً حفظ این ویژگی‌های فرهنگی زمانی رسمیت حق‌مدارانه می‌یابد که از سوی نظام حقوقی مورد شناسایی قرار گیرد. در بستر مطالعات چندفرهنگ‌گرایی از منظر حقوقی، حقوق گروه‌های اقلیت خود زیرشاخه‌ای مهم است که بسیار در این باره قلم زده شده است (از نظریه‌پردازانی چون ویل کیملیکا^۱ و چارلز تیلور^۲ گرفته تا حقوق‌دانان منتقدی چون جرمی والدرون^۳).

حقوق فرهنگی گروه‌های اقلیت به آن هویت‌ها و حیثیت‌های جمعی اشاره دارد که به دنبال کسب امتیازاتی هستند که از مؤلفه‌های فرهنگی خود محافظت کنند. در این میان گفتمانی پرچالش میان فردگرایان و اجتماع‌گرایان در گرفته است و انتقادات گوناگونی به طرفین وارد می‌شود. نظریه درهم‌تنیدگی^۴ ایلیت شاشار در مقام نقد اثرهایی است که شناسایی ناقص حقوقی بر گروه‌های آسیب‌پذیر درون گروه‌های اقلیت چون زنان می‌گذارد. آثاری که سابقه تحقیقاتی فربه‌ای دارد و بحث در این خصوص را می‌توان با عنوان «اقلیت‌های درون گروه‌های اقلیت»^۵ به راحتی در تاریخ مطالعات چندفرهنگ‌گرایی پی‌گرفت. محور مطالعات ایلیت شاشار^۶ را می‌توان در تقاطعی از چندفرهنگ‌گرایی و شناسایی حقوقی گروه‌های درون گروه‌های اقلیت و نقد فمینیستی سیاست اعطای امتیازات فرهنگی به گروه‌های اقلیت دانست. شاشار با استناد به پرونده‌های

۱. فیلسوف سیاسی و استاد دانشگاه کویینز در کانادا. Will Kymlicka

۲. فیلسوف سیاسی و استاد دانشگاه مگیل در کانادا. Charles Taylor

۳. استاد حقوق دانشگاه نیویورک و از منتقدین صاحب نام شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت. Jeremy Waldron

4. Intersectionism.

5. Minorities within minorities.

۶. ایلیت شاشار استاد دانشکده حقوق دانشگاه تورنتو و رئیس مؤسسه تحقیقاتی ماکس پلانک در دپارتمان حقوق گروه‌های اقلیت در گوتینگن آلمان است. مطالعه آثار شاشار از چندین جهت حائز اهمیت است. یکی آنکه از معدود حقوق‌دانان صاحب نامی است که به طور خاص در عرصه چندفرهنگ‌گرایی و شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت به تحقیقات منسجمی پرداخته است. چندفرهنگ‌گرایی و شناسایی گروه‌های اقلیت در بستر مطالعات میان‌رشته‌ای قرار گرفته مطالعه مروری نظریه‌پردازان دسته اولی که از دریچه مطالعات حقوقی به موضوع گروه‌های اقلیت پرداخته‌اند، ضرورت پژوهش‌های حقوقی است.

قضایی در پی آن است که خلأ سیاست‌های رایج شناسایی را با تأکید بر ضرورت هم‌زمانی شناسایی گروه‌های اقلیت و گروه‌های درون آن پر کند.

نظریه شاشار در پاسخ به پرسش اصلی این پژوهش که در مقام واکاوی مؤلفه‌های شناسایی حقوقی گروه‌های درون گروه اقلیت است، بسیار کارساز می‌باشد. نظریه درهم‌تنیدگی در تبارشناسی شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت چنان به کار می‌آید که چشم‌انداز شناسایی گروه‌هایی چون تراجنسیتی‌ها را که در بستر هویت‌های چندگانه قرار دارند، روشن می‌کند و پرده از معادلات پیشینی و مؤلفه‌های ضروری شناسایی حقوقی آنان برمی‌دارد. به عبارت دیگر، نظریه درهم‌تنیدگی با در نظر گرفتن هویت‌های درهم‌تنیده افراد درون گروه‌های اقلیت، راه را برای شناسایی دیگر افراد آسیب‌پذیر درون این گروه‌ها هموار می‌کند. نظریه درهم‌تنیدگی در مطالعات حقوقی بسیار نوپا و بهره‌گیری از آن ضروری به نظر می‌رسد. ایران کشوری چندفرهنگی است که حقوق‌دانان باید در مسیر شناسایی حقوقی به جنبه‌های چندگانه هویت افراد عضو هر کدام از این گروه‌ها توجه به عمل آورند. ریشه نظریه درهم‌تنیدگی به جنبش حقوق زنان^۱ بازمی‌گردد و متفکرین ایرانی نیز مطالعاتی در این حوزه به عمل آورده‌اند. در این پژوهش با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و به صورت کتابخانه‌ای به دنبال پاسخگویی به این پرسش هستیم که آیا شناسایی حقوقی گروه‌های درون اقلیت می‌تواند مؤلفه‌ای برای شناسایی خود گروه‌های اقلیت باشد که نه فقط پاسخ مثبت است، بلکه یکی از بایسته‌های شناسایی حقوقی اقلیت‌ها به نظر می‌رسد.

۱. برای مطالعه ریشه‌های مطالعات حقوقی درهم‌تنیدگی، نک:

Crenshaw, Kimberle. "Mapping the margins: Intersectionality, identity politics, and violence against women of color." *Stanford law review*, 1991, pp 1241-1299.

Crenshaw, Kimberle. "Demarginalizing the intersection of race and sex: A black feminist critique of antidiscrimination doctrine, feminist theory and antiracist politics." *U. Chi. Legal F*, 1989, p 139.

Crenshaw, Kimberle Williams. "Race, reform, and retrenchment: Transformation and legitimation in antidiscrimination law." *Harvard Law Review*, 1988, pp 1331-1387.

و برای مطالعه مطالعات ایرانی در خصوص هویت‌های چندگانه افراد عضو گروه‌های اقلیت، نک:

Kian-Thiébaud, Azadeh. "From motherhood to equal rights advocates: The weakening of patriarchal order." *Iranian Studies* 38.1, 2005, pp 45-66.

۱. شناسایی ناقص گروه‌های اقلیت

شاشار از تعارض آسیب‌پذیری رویکرد چندفرهنگی^۱ سخن می‌گوید و معتقد است اگرچه اعطای قدرت خودمختاری گروهی به گروه‌های اقلیت، سودهایی برای اعضای گروه یا اقلیت‌های درون اقلیت‌ها دارد، می‌تواند حقوق آنها را به صورت سازمان‌یافته نقض کند. به عبارت دیگر، شناسایی گروه‌های اقلیت بدون توجه به وضعیت حقوقی اشخاص عضو و بدون در نظر گرفتن حقوق مشابهی که این افراد با دیگر شهروندان دولت مرکزی دارند، همانا یک شناسایی ناقص است که اهداف چندفرهنگ‌گرایی را تأمین نمی‌کند.

شاشار با توسل به دو مثال برای امتیازات فرهنگی در جوامع چندفرهنگی، دو گونه تأثیر حقوق تمایزگذارانه گروه‌های اقلیت را از هم تفکیک می‌کند^۲: یکی اینکه جامعه سیاسی را در نظر می‌گیرد که طبق قوانین دولت مرکزی قمار کردن ممنوع است. درحالی‌که نظر به اینکه گروه اقلیت مورد نظر در سرزمین خود قانون‌گذاری منحصر به فردی دارد، قمار را قانونی اعلام می‌کند. این قانون بی‌تردید در عین اینکه برای عده‌ای امتیازات و بهره‌مندی به همراه دارد، برای عده‌ای دیگر موجب ضرر خواهد بود. به عبارت دیگر، برای عده‌ای بهتر این بود که از قانون دولت مرکزی تبعیت می‌کردند تا قانون گروه اقلیت خودمختار. ناگفته پیداست در چنین فرضی آزاد کردن قمار ریشه در ارزش‌های بنیادین آن گروه اقلیت ندارد که بازگوکننده هویت گروهی آنها باشد. همچنین بی‌تردید ضروری که از قوانین خاص مربوط به گروه اقلیت حاصل می‌شود، اتفاقی و نه سیستماتیک است. در فرض دوم، گروه اقلیت به واسطه صلاحیت سیاسی اعطایی از جانب دولت مرکزی، قوانینی وضع می‌کند که بیان‌کننده هویت گروهی است و از معانی مندرج در متون مربوط به سنت‌های گروهی نشئت گرفته است. قواعدی که دقیقاً هویت گروه را مرزبندی می‌کنند و تعلق افراد و عضویت آنها در گروه منوط به آن قوانین است. قوانینی که برای مثال زنان را از ازدواج با مردان بیرون از گروه منع می‌کند و به طور سیستماتیک (و نه اتفاقی) منافع آنان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. شاشار معتقد است در مواردی از این دست، تمییز میان حفاظت‌های بیرونی و درونی گروه‌های اقلیت گمراه‌کننده است و اساساً ریشه نقض سیستماتیک

1. paradox of multicultural vulnerability.

2. Shachar, Ayelet. Multicultural jurisdictions: Cultural differences and women's rights. Cambridge University Press, 2001. pp 56-98.

حقوق اقلیت‌های درون گروه اقلیت ناشی از حفاظت‌های بیرونی و اختیارات سیاسی اعطایی از جانب دولت مرکزی است.

شاسار نظام حقوقی اسرائیل را به عنوان نمونه‌ای برای تبعیضات درونی ناشی از محافظت‌های بیرونی معرفی می‌کند.^۱ در اسرائیل دادگاه‌های شرع دارای صلاحیت انحصاری در مسائل مربوط به حقوق خانواده هستند و دولت مرکزی نمی‌تواند در این صلاحیت مداخله کند. به عبارتی این دادگاه‌ها از مصونیت و امتیازات خاصی بهره‌مند هستند. این در حالی است که محتوای قواعد مذهبی در حقوق خانواده به طور سیستماتیک حقوق زنان را نادیده می‌گیرد. برای مثال مطابق قانون هالاخا^۲ (مجموعه قوانین شریعت یهود) در غیر از موارد طلاق توافقی، زنان حق طلاق ندارند و این مردان هستند که تصمیم نهایی را در خصوص جدایی زوجین اتخاذ می‌کنند. بر این اساس، می‌توان نسبتی میان حقوق گروه‌های اقلیت و حقوق خانواده ترسیم کرد؛ چراکه حقوق خانواده در عین اینکه به مثابه یک گروه اقلیت به خانواده هویت می‌بخشد، ممکن است بر همان اساس، روابط نابرابر میان زن و مرد را تثبیت گرداند.

اما چه ارتباطی میان شناسایی گروه‌های اقلیت و حقوق زنان وجود دارد؟ برای پاسخ به این پرسش باید در ابتدا شیوه‌های مرزبندی گروه‌های اقلیت در خصوص عضویت در آنها را بررسی کنیم. گروه‌های اقلیت اساساً برخلاف دولت-ملت‌ها امکان صدور اسناد شهروندی، تابعیت و اقامت به اعضای خود را ندارند، در عوض مرزبندی‌های گروهی را بر دو مبنای محتمل بنیان می‌گذارند: یکی توسل به معیارهایی چون نژاد، قومیت، سرزمین و ویژگی‌های جسمانی؛ دیگری در نظر گرفتن ویژگی‌های ذهنی، فرهنگی و روانی. در این میان نقش حقوق خانواده در مرزبندی‌های درون گروه اقلیت نمایان می‌گردد.^۳ گروه‌های سخت‌تر صرفاً معیارهایی چون نژاد، تبار و خون بر مبنای تولد و ازدواج را اساس هویت گروهی می‌دانند؛ درحالی که گروه‌های نرم‌تر بر معیارهای فرهنگی چون زبان تأکید می‌کنند. حقوق خانواده عموماً دستاویز مناسبی برای گروه‌های سخت‌تر است که با توسل به قاعده خودی و غیرخودی، دسته‌بندی‌های ناعادلانه‌ای

1. Ibid, p 67.

2. Halakha: Jewish Law.

3. Crenshaw, Kimberle. "Demarginalizing the intersection of race and sex: A black feminist critique of antidiscrimination doctrine, feminist theory and antiracist politics." *U. Chi. Legal F*, 1989, p139.

میان مردان و زنان در درون گروه ایجاد کنند. نقش محدودکننده حقوق خانواده در این قسمت نمایان می‌گردد که نظر به ویژگی منحصربه‌فرد باروری و اضافه کردن اعضای جدید به گروه، قوانین سرسختانه‌ای برای ازدواج و طلاق زنان وضع می‌کند. نقش زنان به عنوان مادر، همسر و خانه‌دار، اگرچه به علت قابلیت باروری، افسار هویت گروهی را در دست دارد و مدام تمجید می‌گردد، اما در عمل حقوق بنیادین زنان را در انتخاب همسر و شغل و غیره تضییع می‌کند. برای مثال، مطابق قانون هلاخا در اسرائیل، نارضایتی شوهر به طلاق وضعیتی را برای زن ایجاد می‌کند که در روابط جنسی، فرزندآوری و ازدواج مجدد با ممنوعیت‌های جدی مواجه شده است و آثار حقوقی محروم‌کننده‌ای خواهد داشت. برای مثال هر گونه ارتباط جنسی زنی که شوهرش از طلاق او سر باز می‌زند، مصداق روابط نامشروع است و چنین زنی، نه فقط مستحق نفقه نخواهد بود، بلکه فرزند حاصل از آن حرامزاده و محکوم به آن است که تا ده نسل از جامعه بیهود اخراج شود.^۱

در این بستر، شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت از دریچه به رسمیت شناختن حقوق احوال شخصیه مختص آن گروه، در حقیقت تثبیت روابط تبعیض‌آمیز بر افراد آسیب‌پذیر به ویژه زنان و کودکان است.

نقد شاشار بر شناسایی حقوقی سنتی گروه‌های اقلیت، در قالب نظریه درهم‌تنیدگی جلوه می‌کند.^۲ این نظریه در مقام حل معضل افراد آسیب‌پذیر عضو گروه‌های اقلیت یا حداقل کاهش آثار تخریبی آنهاست. کسانی که به واسطه شناسایی سنت‌های فرهنگی گروه اقلیت توسط دولت مرکزی، در مظان رفتارهای تبعیض‌آمیزی قرار دارند.

مطابق این نظریه، هویت‌های گوناگون به مثابه مسیرهای گوناگونی که در یک چهارراه به هم می‌رسند، در افراد عضو گروه اقلیت یکجا یافت می‌شوند (نامی که شاشار به نظریه خود می‌دهد نیز به همین دلیل است که انسان‌ها را در محل تلاقی هویت‌های گوناگون قرار می‌دهد). تعلق این افراد به گروه‌های دارای هویت به‌خصوص نباید انکارکننده دیگر هویت‌های این افراد و همچنین تعلق آنها به دولت مرکزی باشد. به عبارت دیگر، در نظریه درهم‌تنیدگی شاشار، افراد تعلقات گوناگونی دارند که نباید نادیده گرفته شوند. این نظریه معتقد است در فرضیات خام

1. Shachar, Ayelet. "The paradox of multicultural vulnerability: Individual rights, identity groups, and the state." *Multicultural questions*, 1999, pp 87-111.

2. Shachar, Ayelet. "Religion, State, and the Problem of Gender: New Modes of Citizenship and Governance in Diverse Societies." *McGill LJ* 50, 2005, p 49.

چندفرهنگ‌گرایی، این افراد هستند که هزینه‌های گزافی در نتیجه تلقی ذات‌گرایانه از هویت فرهنگی گروه اقلیت می‌پردازند. هویتی که توسط رهبران گروه چنان ترسیم شده که همانند زندانی است که گریز از آن امکان‌پذیر نیست. همچنین این نظریه این ایده مطلق‌گرا را رد می‌کند که یا باید تمامی اقتدار قانون‌گذاری را در صلاحیت دولت مرکزی حفظ کرد یا باید به استقلال تام قانون‌گذاری گروه‌های اقلیت رأی داد. شاشار به دنبال تعیین مرزهای متعادلی از این قضیه است که اقتدار حقوقی را میان دولت مرکزی و گروه اقلیت تقسیم کند.^۱

اما پرسش راهبردی پیش‌رو این است که چگونه می‌توان اقتدار حقوقی را به گونه‌ای میان اعضای گروه اقلیت که دارای وابستگی‌های متعدد هستند، توزیع کرد که نه فقط تعلقات گوناگون هم‌زمان آنها را شناسایی کند، بلکه تأمیناتی برای افراد آسیب‌پذیر عضو گروه‌های اقلیت نیز فراهم آورد. بارزترین محلی که هویت‌های چندگانه زنان در گروه‌ها در معرض تهدید قرار می‌گیرد و تحلیل نسبت امتیازات فرهنگی گروه‌های اقلیت و اقتدار حقوقی دولت مرکزی و جایگاه اقلیت‌های دورن اقلیت‌ها ضروری جلوه می‌کند، همانا حقوق خانواده است. گفتنی است که این دو الگوی افراطی هیچ‌کدام در این راستا راهگشا نیستند: ۱- اقتدار تام دولت مرکزی و عدم شناسایی گروه‌های اقلیت؛ ۲- اقتدار تام گروه اقلیت بدون حمایت دولت مرکزی از افراد عضو گروه. دولت مرکزی مکلف است از حقوق فرهنگی افراد عضو گروه‌های اقلیت در مقابل اقتدارات و امتیازات گروهی اقلیت‌ها حمایت کند. دو الگوی افراطی فوق ناشی از فهم ساختارگرایانه^۲ و دوگانه‌گرا^۳ از اقتدار حقوقی هستند. شناسایی گروه‌های اقلیت توسط دولت مرکزی و اعطای امتیازات فرهنگی و اقتدار قانون‌گذاری بدون در نظر گرفتن تأمیناتی برای افراد عضو، در واقع تثبیت روابط قدرت درون گروهی است.^۴

یک پیشنهاد شاشار طرح الگویی است که در آن افراد عضو گروه‌های اقلیت می‌توانند در خصوص حقوق بنیادین خود علیه دولت خودمختار (همان جلوه سیاسی گروه اقلیت) به

1. Shachar, Ayelet. "On citizenship and multicultural vulnerability." *Political Theory* 28.1, 2000, pp 64-89.

2. Structuralism.

3. Dualism.

4. Shachar, Ayelet. *Multicultural jurisdictions: Cultural differences and women's rights*. Cambridge University Press, 2001.

دادگاه‌های دولت مرکزی مراجعه کنند.^۱ این الگو برگرفته از رویه حقوق بین‌الملل است که به شهروندان اجازه می‌دهد علیه دولت خود در دادگاه‌های منطقه‌ای طرح دعوا کنند. ایرادهای مهم این الگو یکی این است که بار صرف هزینه و خطر حفظ حقوق بنیادین را بر دوش افراد عضو می‌گذارد که در طرف ضعیف رابطه قرار دارند و احتمالاً چه برای طرح دعوا و چه برای پس گرفتن آن از طرف گروه تحت فشار هستند. از طرف دیگر، نقض مقررات گروهی از سوی دادگاه‌های دولت مرکزی، خودمختاری گروه‌های اقلیت را زیر سؤال می‌برد.

الگوی دوم را می‌توان شناسایی مشروط^۲ نامید. در این طرح به طور مثال، امتیازات مشروطی به دادگاه‌های داخلی اعطا می‌گردد که مکلفاند مطابق قسمت‌هایی از آیین دادرسی قوانین مرکزی عمل کنند یا اینکه دادگاه‌های مستقر در منطقه اسکان گروه‌های اقلیت مکلفاند مجوز یا اعتبارنامه لازم را از دولت مرکزی دریافت کنند. ایراد اصلی به این پیشنهاد این است که علاوه بر اینکه قطعیت صلاحیت و اقتدار را از گروه اقلیت می‌ستاند، بلکه سوءرفتار با اقلیت‌های درون گروه اقلیت را نیز جبران نمی‌کند. به عبارت دیگر، آنچه هدف شاشار از حفاظت از زنان به عنوان زیرگروه آسیب‌پذیر عضو گروه اقلیت است، در این الگو فراهم نمی‌گردد. درواقع طرح امتیازات مشروط، معامله‌ای میان رهبران گروه‌های اقلیت و مقامات رسمی دولت مرکزی است که وضعیت حقوقی دسته‌بندی‌های درونی گروه اقلیت را نادیده می‌گیرد.^۳

۲. چالش شناسایی افراد آسیب‌پذیر عضو گروه اقلیت

برای شرح چالش مورد نظر، روایت دادخواهی جولیا مارتینز از دادگاه فدرال^۴ بسیار راهگشا است که طی آن ازدواج مارتینز با مردی از خارج از گروه اقلیت منجر به محرومیت دخترش (آدری) از عضویت در قبیله می‌گردد. با اینکه آدری زندگی فرهنگی خود را کاملاً در قبیله تجربه کرده است، اما سیستم خون اجازه عضویت فرزند دختر از مرد خارجی را نمی‌دهد. دادگاه عالی ایالات متحده در سال ۱۹۷۸ م در نهایت ادعای مارتینز را بر اساس منطق عدم

1. Shachar, Ayelet. "Group identity and women's rights in family law: The perils of multicultural accommodation." *Journal of Political Philosophy* 6.3, 1998, pp 285-305.

2. Conditional recognition.

3. Ibid, p298.

4. Fletcher, Matthew LM. "Santa Clara Pueblo v. Martinez." ,2006.

مداخله رد کرد. رأیی که اگرچه استقلال گروه اقلیت را در مقابل دولت مرکزی تقویت کرد، به اعمال تبعیض بر زنان به عنوان زیر گروه آن گروه اقلیت دامن زد^۱.

این روایت نمایانگر نقد وارد بر ادبیات چندفرهنگ‌گرایی مبنی بر بی‌توجهی به حفاظت‌های داخلی در مقابل حفاظت‌های بیرونی است. لذا چگونه می‌توان سیاست هم‌زیستی چندفرهنگی را به‌گونه‌ای سامان داد که از حقوق اعضای گروه اقلیت محافظت گردد. در مقام پاسخ به این پرسش دو پاسخ فرضی در ادبیات رایج چندفرهنگ‌گرایی وجود دارد: الگوی چندفرهنگ‌گرایی حداکثری و الگوی چندفرهنگ‌گرایی حداقلی. شاشار الگوی حداکثری و حداقلی سیاست چندفرهنگی را چنین توصیف می‌کند: «مطابق الگوی حداکثری به گروه‌های هویتی بایستی شناسایی حقوقی و رسمی اعطا گردد تا بر طبق سنت‌ها و بصیرت خود بر اعضای خود حکمرانی کنند. الگوی حداقلی اگرچه اعطای نوعی خودمختاری را به گروه‌های هویتی موجه می‌داند، اما حقوق تمایزگذارانه فرهنگی را اموری تکمیلی و نه جایگزینی برای حق‌های جهانی در نظر می‌گیرد. حق‌هایی که به واسطه عضویت افراد در دولت به تمامی شهروندان تعلق می‌گیرند^۲.

طرف‌داران نظریه چندفرهنگ‌گرایی حداکثری، به قانون اساسی - که حقوق واحدی را برای تمامی افراد به صورت یکسان در نظر می‌گیرد - بدبین هستند. درحالی‌که در مقابل جیمز تولی^۳، به عنوان یکی از طرف‌داران نظریه حداقلی چندفرهنگ‌گرایی می‌گوید: «دولت بایستی گروه‌های هویتی را به دو طریق از بی‌عدالتی برهاند: اولاً با اعطای خودمختاری سرزمینی و همچنین با شناسایی تنوع فرهنگی در چهارچوب قانون اساسی و گفتمان عمومی^۴».

شاشار، ویل کیملیکا^۵ را مهم‌ترین نماینده الگوی حداقلی چندفرهنگ‌گرایی می‌داند، اما تأکید می‌کند: «توجه داشته باشید که الگوی چندفرهنگی کیملیکا^۶ در مقام تحلیل تجربه کشورهای چون کانادا، استرالیا و ایالات متحده است که به طور خاص مجبورند در خصوص ادعاهایی که از طرف مهاجرین و مردمان بومی مطرح می‌شود، اتخاذ تصمیم کنند. درحالی‌که در جوامعی مانند

1. Shachar, Ayelet, *Op. Cit*, 2005, p 36.

2. Shachar, Ayelet, *Op. Cit*, 1988, p198.

3. James Hamilton Tully.

4. Tully, James. "Cultural demands for constitutional recognition." *Journal of Political Philosophy* 3.2, 1995, p 111-132.

5. Will Kymlicka.

6. Kymlicka, Will. *Multicultural citizenship: A liberal theory of minority rights*. Clarendon Press, 1995, p 98-112.

هند که عمیقاً متنوع و دارای اختلافات شدید میان گروه‌های عضو هستند، سیاست‌های امتیازات فرهنگی نه با انگیزه جبران خسارت برای مردمان بومی و نه با انگیزه شناسایی حقوق فرهنگی مهاجرین است، بلکه انگیزه مشترک در راستای حمایت از قوانین گروهی همانا حفظ صلح سیاسی و اجتماعی است تا اینکه صرفاً بتوانند در یک اجتماع مشترک وجود متقابل یکدیگر را تحمل کنند^۱».

۳. نظریه درهم‌تنیدگی و راهکار حکمرانی مشترک

پس از رد الگوهای پیشنهادی فوق، شاشار الگویی را پیشنهاد می‌کند که در آن مجموعه‌ای از قواعد دولتی و همچنین قواعد مربوط به گروه اقلیت، هم‌زمان در یک سیستم حقوقی واحد در دسترس افراد عضو گروه قرار گیرد. او معتقد است اساساً نادیده گرفتن هر کدام از قواعد دولتی یا قواعد مربوط به گروه اقلیت غیرممکن است؛ چراکه زندگی انسان‌ها ضرورتاً باید در بستر پیچیده‌ای از قواعد مختلف تنظیم گردد:

«راهکار حکمرانی مشترک بر اساس نظریه درهم‌تنیدگی^۲ به گروه‌های اقلیت، خودمختاری بیشتری برای تعیین مرزهای عضویت گروهی اعطا می‌کند. درحالی‌که هم‌زمان در مسائلی چون طلاق برای زنان عضو گروه، قدرت چانه‌زنی بیشتری فراهم می‌آورد». به عبارت دیگر، یکی از مهم‌ترین راه‌های مرزبندی‌های گروهی، همانا اعطای خودمختاری در قواعد مربوط به احوال شخصیه، مخصوصاً ازدواج، فرزندآوری و طلاق است، اما شناسایی تام مقررات گروه‌ها ممکن است موجب تبعیض سیستماتیک زنان عضو گردد؛ آن هم درباره مسائلی که میان تمامی شهروندان مشترک است. عمده شهروندان دولت مرکزی که در مسیر طلاق قرار دارند، در خصوص اموال، نگهداری فرزندان و دیگر مسائل با همسر خود اختلافات جدی دارند. در این میان شناسایی حقوقی گروه اقلیت می‌تواند زنان عضو را در موقعیت و موارد مشابه در موقعیت ضعیف‌تری حتی نسبت به زنان غیر عضو قرار دهد^۳. شاشار بر این موضوع تأکید می‌کند که

1. Shachar, Ayelet, Op. Cit, 1988, p 201.

۲. شاشار نظریه خود را با این عنوان Intersectionist Joint-Governance approach نام‌گذاری کرده است.

۳. برای مثال نظر به شناسایی مقررات گروه‌های اقلیت مذهبی در خصوص احوال شخصیه در ایران، ازدواج دختران سنی بدون اجازه پدر، حتی با اجازه دادگاه مقدور نیست. درحالی‌که دختران عضو گروه اکثریت از امکان اخذ اجازه از دادگاه بهره‌مند هستند.

«روابط قدرت نه تنها در روابط بین گروه‌ها بلکه در درون گروه نیز وجود دارد. سپر محافظ امتیازات دولتی می‌تواند به صورت بالقوه به عنوان اسلحه‌ای علیه اعضای ضعیف‌تر گروه به کار گرفته شود. این نظریه (حکومت مشترک یا درهم‌تنیدگی) به کارکرد حفظ هویت ضروری نظام حقوق خانواده تا آنجایی احترام می‌گذارد که بتواند با مداخله در روابط درون‌گروهی از اعضای گروه در مقابل تبعیض، حمایت کند. تبعیضی که (عمدتاً) در ضمن اعطای امتیاز و احترام به سنت‌های ضروری هویت گروهی پنهان می‌گردد»^۱.

مثالی در این زمینه می‌تواند موضوع را روشن‌تر کند. در دعوای باولی علیه دادگاه شرع اسرائیل^۲، باولی در جریان طلاق از همسرش پس از بیست و نه سال زندگی مشترک با این رأی دادگاه شرع مواجه می‌گردد که مطابق آن از اموال پس از ازدواج هیچ سهمی نمی‌برد. فرجام‌خواهی از رأی دادگاه شرع در دادگاه عالی اسرائیل در نهایت به نقض رأی دادگاه شرع منتهی می‌گردد. استدلال دیوان عالی اسرائیل این است که در مواردی که مقررات مشابهی در قوانین دولتی در خصوص زنان (مثلاً حقوق مالکانه زنان) وجود دارد و در مقام تعارض این دو نظام حقوقی، مقررات برابری‌انگارانه‌تر (دولت مرکزی) مجری خواهد بود. شاشار این رأی را نمونه‌ای از سیاست درهم‌تنیدگی و حکومت مشترک می‌داند که بر طبق آن در موضوعات خاص مربوط به اقلیت‌های درون اقلیت‌ها ترکیب مشترکی از قوانین دولتی و قوانین مربوط به گروه اقلیت مجری می‌گردند.

در خصوص ادعای مارتینز علیه قبیله پوئبلو که پیشتر به آن اشاره شد، نیز می‌توان به امکان‌سنجی این نظریه پرداخت^۳. مطابق قواعد سنتی قبیله، دختر از مادر اهل پوئبلو که با مردی بیگانه ازدواج کرده است، ارث نمی‌برد. درحالی که فرزندان پدری که با زنی بیگانه ازدواج کند، از او ارث می‌برند. شاشار از یک طرف به ضرورت شناسایی قواعد مربوط به مالکیت زمین قبیله پوئبلو رأی می‌دهد و آن قواعد را برای حفظ هویت و تمامیت ارضی قبیله ضروری می‌داند. اما معتقد است قواعد دولتی باید مکانیزم جبران خسارتی برای این افراد بر قبیله تحمیل کنند.

1. Shachar, Ayelet. *The birthright lottery: Citizenship and global inequality*. Harvard University Press, 2009, pp 45-54.

2. Bavli v. Great Rabbinical Court, 1994 IsrSC 48, 1994.

3. Shachar, Ayelet. "The race for talent: Highly skilled migrants and competitive immigration regimes." *NYUL rev.* 81, 2006, p 148.

۴. واکاوی مؤلفه‌های شناسایی در نظریه شاشار (رویکرد انتقادی)

نگارنده در پی آن است که از میان این گفتمان شاشار و سؤال‌های راهبردی او به واکاوی مؤلفه‌های شناسایی گروه‌های اقلیت بپردازد. شاشار آسیب‌پذیری افراد یا گروه‌ها را بزرگ‌ترین مؤلفه شناسایی می‌داند و به شناسایی توأمان هویت‌های فرهنگی گروه‌های اقلیت و افراد عضو آنها می‌پردازد. او مانند کیملیکا و والدرون^۱ از موضعی لیبرال فردگرا، شناسایی گروه‌های اقلیت را به نظاره می‌نشیند، اما در نقد کیملیکا، کمی به والدرون نزدیک می‌شود؛ چراکه شناسایی گروه‌های اقلیت را در حیثیت جمعی از شناسایی حقوق فردی اعضای این گروه‌ها جدا نمی‌داند.^۲ البته شاشار با مقدمه‌ای از استدلال‌ات علیه الگوی حداکثری شناسایی چندفرهنگی در نهایت به ارائه راهکاری می‌پردازد که تفاوت چندانی با آن تلقی افراطی ندارد. اساس راه حل شاشار همانا ضرورت جبران خسارت اعضای گروه‌های آسیب‌پذیر عضو است؛ درحالی‌که اولاً مطالبه جبران خسارت در این وضعیت باید از سوی خود افراد آسیب‌پذیر عضو طرح گردد که در این صورت هزینه‌های مادی و روانی آن بر عهده آنان است. آنچه خود شاشار زمانی که از طراحی الگوی رجوع به دادگاه عالی برای نقض تصمیمات دادگاه‌های گروه اقلیت حرف می‌زند، به نتایج آن تن نمی‌دهد. چراکه این افراد برای مطرح نکردن دعوا یا پس گرفتن آن تحت فشار روانی قابل توجهی از طرف گروه خود قرار خواهند گرفت. همچنین پیشنهاد مراجعه به دادگاه‌های داخلی گروه اقلیت و مطالبه جبران خسارت به مراتب سخت‌تر و پرهزینه‌تر از مراجعه به دادگاه‌های عالی دولت مرکزی است. چراکه دادگاه‌های عالی از اقتداری فراتر از دولت ایالتی برخوردارند و رسیدگی در دادگاه‌های دولت ایالتی کمتر بی‌طرفانه است.

شاشار در جایی^۳ به این موضوع اشاره می‌کند که رویکرد کیملیکا فقط کشورهای توسعه‌یافته را در برمی‌گیرد^۴ و برای ارائه راهکار به دولت‌های دیگر، همچون اسرائیل و هند، مقدمات منطقی دیگری لازم است. اما اولاً راهکار او در هر دو جامعه توسعه‌یافته و در حال توسعه به صورت یکسان مطرح شده و تفاوت نظام سیاسی این کشورها تغییری در راهکار شاشار ایجاد نکرده است

1. Jeremy Waldron.

2. Kymlicka, Will, and Wayne J. Norman, eds. *Citizenship in diverse societies*. Oxford University Press, 2000, pp 76-87.

3. Shachar, Ayelet, and Ran Hirschl. "Citizenship as inherited property." *Political Theory* 35.3, 2007, pp 253-287.

4. Kymlicka, Will, *Op, Cit*, 2007, p 79.

و علاوه بر این، به نظر نگارنده، مورد اسرائیل اگرچه در موارد دادگاه شرع به کشورهای در حال توسعه دیگر بسیار شباهت دارد، وجود دولت مرکزی با قوانین سکولار^۱ موجب می‌گردد الگوی شاشار با همه کشورهای سازگار نباشد. در طرح شاشار، قوانین دولت مرکزی اصولاً مبتنی بر لیبرالیسم و حقوق فردی است؛ درحالی که گروه اقلیت در ضمن حقوق خودمختاری اکتسابی از دولت، تهدیدی برای افراد آسیب‌پذیر عضو به‌شمار می‌آید. شناسایی بیرونی موجب عدم شناسایی درونی می‌شود. در هر صورت فاعل شناسایی، دولت لیبرال فردگراست. بنابراین چه تفاوتی میان اسرائیل و کانادا در این خصوص وجود دارد که الگوی شاشار این دو را از هم تمییز دهد؟ در کانادا دولت کبک ضمن کسب شناسایی حقوقی از دولت مرکزی، اختیاراتی دارد که می‌تواند حقوق فردی افراد عضو را تحت تأثیر قرار دهد؛ مثلاً منع آموزش زبان انگلیسی به کودکان در مدارس. دولت فدرال به عنوان اقتدار عالی، به دنبال تضمین حقوق فردی اهالی آسیب‌پذیر کبک مانند انگلیسی‌زبانان یا مهاجرین است. در اسرائیل نیز دادگاه‌های شرع مربوط به یهودیان، زن را واجد بهره‌مندی مالی از اموال تحصیل شده بعد از ازدواج نمی‌دانند؛ درحالی که دولت مرکزی دارای قوانینی است که زنان را از نیم اموالی که بعد از ازدواج به دست آمده است، بهره‌مند می‌گرداند.

الگوی شاشار با ترکیب دولت مرکزی تمامیت‌خواه که واجد قوانین لازم‌الاتباع غیرحقوق بشری برای همه شهروندان است، اساساً تنوع فرهنگی را مورد شناسایی قرار نمی‌دهد و با حقوق چندفرهنگی فاصله زیادی دارد، هم‌خوان نیست. چراکه در چنین دولتی قوانین عام، خود غیرلیبرال و بر خلاف آزادی‌های بنیادین فردی است. در برخی موارد، عرف حاکم بر گروه‌های اقلیت موجود در چنین کشوری از قوانین عام دولت مرکزی به مراتب لیبرال‌تر است. نکته دیگری که از سیاست برخی کشورهای جهان سوم دارای حکومت‌های دیکتاتوری در مقابل اقلیت‌ها اتخاذ می‌شود، این است که مراجع شناسایی حقوقی در دنیای امروز متعدد و امر

۱. اگرچه نظام سیاسی - حقوقی اسرائیل با عدم اعطای شهروندی به فلسطینیان نوعی آپارتاید بوده و محروم‌ترین گروه اقلیت را می‌توان در اسرائیل یافت. برای مطالعه نظام آپارتاید در اسرائیل، نک: ←

← Wintemute, Robert. "Europe's Last Colony: 1918 Palestine's Arab Majority, Jewish Immigration, and the Justice of Founding Israel Outside Europe." *Social & Legal Studies* 21.1, 2012, pp 121-134.

شناسایی دارای ماهیتی نسبی است؛^۱ یعنی زمانی که دولت مرکزی تلاش می‌کند تمامی منافذ شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت را مسدود کند و صرفاً از موضع شهروندی عام با تمامی گروه‌ها برخورد کند، تکیه انحصاری به حقوق داخلی را نمی‌توان نمایانگر واقعیت نظم حقوقی موجود در جهان دانست. به عبارت دیگر، از شناسایی حقوقی می‌توان دو گونه برداشت حداکثری و حداقلی ارائه کرد: تلقی حداکثری زمانی است که شناسایی حقوقی مستقیماً به اعطای امتیازات، حقوق یا تکالیف منتج می‌گردد؛ اولاً زمانی که حقوق و امتیازات مشخصی به گروه‌های اقلیت اعطا می‌شود؛ ثانیاً زمانی که تکالیفی به دیگر گروه‌ها یا شهروندان عام در خصوص حقوق و امتیازات گروه اقلیت تحمیل می‌گردد و ثالثاً زمانی که تکالیف مشخصی به گروه اقلیت در مقابل زیرگروه‌ها و افراد آسیب‌پذیر عضو تحمیل می‌گردد. در شناسایی حقوقی حداکثری اساساً فاعل شناسایی دولت مرکزی است. در حالی که در تلقی حداقلی از شناسایی حقوقی - که در کشورهایی که انواع دیکتاتوری بر آنها حاکم است، جلوه می‌کند - زمانی که دولت مرکزی بزرگ‌ترین تهدید و مانع در شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت است، دیگر فاعلین شناسایی امکان‌پذیر دارند. این نهادها در درجه اول تابعین قدیمی حقوق بین‌الملل هستند؛ دیگر دولت‌ها و سازمان‌های دولتی. برای مثال در بستری که دولت مرکزی حقوق فرهنگی گروه‌های اقلیت را نادیده گرفته است و از شناسایی حقوق آنها سر باز می‌زند، دولت‌های خارجی می‌توانند در شناسایی حقوقی غیرمستقیم گروه‌های اقلیت نقش بسزایی ایفا کنند. نمودهای این شناسایی غیرمستقیم ممکن است مثلاً اعطای امتیازاتی برای مهاجرت یا پذیرش پناهندگی افراد عضو گروه اقلیت یا اعطای تسهیلاتی برای بهره‌مندی از رسانه، بورس‌های تحصیلی یا حتی کمک‌های مالی باشد. پس از دولت‌ها و سازمان‌های دولتی، سازمان‌های غیردولتی خارجی و داخلی نیز می‌توانند نقش غیرمستقیمی در شناسایی داشته باشند.

فراتر از این‌ها از نظر نگارنده، شناسایی، ضرورتاً فاعل مشخص و متمایزی چون اشخاص فوق نمی‌خواهد؛ چراکه شناسایی ممکن است معنایی باشد که در گفتمان مشترک ذهنی مردمان شکل گرفته و طی آن گروهی از افراد را به لحاظ تاریخی و فرهنگی و دیگر ویژگی‌های

۱. برای مطالعه در خصوص الگوی شناسایی حقوقی همزمان هویت‌های چندگانه، نک:

Crenshaw, Kimberlé. *On Intersectionality: Essential Writings*. The New Press, 2017.

دیگر بودگی متمایز دانسته باشد و در نتیجه مهملی برای شناسایی حقوقی فراهم آورد.^۱ برای مثال عرف موجود در میان ایرانیان، تمایز حجاب عشایر را - هرچند با قواعد عام دولتی در تضاد است - مورد شناسایی قرار می‌دهد. این نوع شناسایی اگر چه حق و تکلیف مستقیمی را برای افراد عضو این گروه‌ها به ارمغان نمی‌آورد، حاشیة امنی برای آنها ایجاد می‌کند که زندگی عادی آنها بدون نیاز به شناسایی حقوقی و بدون تهدیدی از جانب دولت مرکزی ادامه می‌یابد.

با این همه، ضرورت شناسایی هم‌زمان گروه‌های اقلیت نکته مهمی است که تبارشناسی شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت را با ظرافت‌ها و ضرورت‌های بیشتری همراه می‌کند. چراکه در واکاوی مؤلفه‌های شناسایی، مطالبات و نیازهای افراد و گروه‌های عضو گروه اقلیت نیز به همان اندازه اهمیت دارد که مؤلفه‌های شناسایی خود گروه اقلیت نیازمند بررسی است. به عبارت دیگر، هویت جمعی گروه اقلیت می‌تواند واجد مؤلفه‌هایی ارزیابی گردد که مطالبات زیرگروه‌های خود را کتمان کند. شایار به درستی بر هویت‌های چندگانه افراد اشاره می‌کند که در ادبیات رایج چندفرهنگ‌گرایی و آنچه او الگوی حداکثری می‌نامد، به کرات نادیده گرفته می‌شود. برای مثال تراجنسیتی‌ها در بسیاری از گروه‌های اقلیت نادیده گرفته می‌شوند. حتی در میان افریقایی-آمریکایی‌ها، تراجنسیتی‌ها و زنان تا مدت‌ها نادیده گرفته شدند. وضعیت حقوقی - اجتماعی سفیدپوستان تراجنسیتی به مراتب بهتر از سیاهپوستان تراجنسیتی بوده است. چراکه سیاهپوستان تراجنسیتی نه فقط با قوانین و عرف حاکم بر کل کشور مبارزه کرده‌اند، بلکه پس از اینکه قوانین فدرال برابری سیاهان و سفیدان و همچنین برابری تراجنسیتی‌ها با دگرجنس‌گرایان را شناسایی حقوقی کرد، عرف حاکم بر جامعه سیاهان کماکان در خصوص شناسایی آنان مقاومت می‌کرد.^۲

لذا به نظر می‌رسد هر زمانی که دولت مرکزی، سازمان‌های غیردولتی در بستر جامعه مدنی داخلی و بین‌المللی، دولت‌های خارجی و دیگر گروه‌های اقلیت (تمامی مراجع شناسایی) مؤلفه‌های شناسایی حقوقی را بازبایی می‌کنند، ضرورتاً باید به مطالبات، نیازها و ساختار زیرگروه‌ها و دسته‌بندی‌های درونی گروه‌های اقلیت توجه کنند.

1. Crenshaw, Kimberle. "Mapping the margins: Intersectionality, identity politics, and violence against women of color." *Stanford law review*, 1991, pp1241-1247.
 2. Heyes, Cressida. "Identity politics." *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, *First published Tue Jul 16, 2002; substantive revision Wed Mar 23, 2016*, 2002, p 18.

شاشار در این راستا دو نظریهٔ راهبردی معرفی می‌کند: شهروندی دوباره جهانی شده^۱ و هزینه‌های غیرقابل اجتناب^۲. او بر ضرورت ارزیابی ماهوی عادلانه بودن ادعاهای فرهنگی گروه‌های اقلیت تأکید کرده و معتقد است این دو راهکار چنین ابزارهای ارزیابی را در اختیار دولت قرار می‌دهد.

همان‌طور که پیش از این گفته شد، رهیافت شاشار به گونه‌ای است که خلاقیت طرح نظامی را که اقلیت‌های درون اقلیت‌ها در آن از حفاظت‌های بنیادین بهره‌مند باشند، بر عهدهٔ دولت می‌گذارد. او می‌گوید:

«ظرفیت راهکار حکمرانی مشترک^۳ ... به تأسیس ساختارهای اقتداری وابسته است که در آنها دولت و گروه اقلیت به صورت توأمان قدرت خود را به اجرا بگذارند و البته در عین حال تضمین کنند هیچ عضو گروه اقلیت بدون حقوق بنیادین و دسترسی به منابع اجتماعی باقی نمی‌ماند^۴». بنابراین پرواضح است که اساساً بدون التزام دولت به حقوق بنیادین، اجرای چنین طرحی قابل تصور نیست. شایان ذکر است، امکان دارد برخی دولت‌ها به علل سیاسی حقوق گروه‌های اقلیت را به رسمیت بشناسند و در حکمرانی مشترک با رهبران گروه‌های اقلیت به وفاقی سیاسی دست یابند، اما در خصوص حقوق بنیادین مقاومت و رویکردی انکاری اتخاذ کنند. به عبارت دیگر، نظام‌های سیاسی که در ایدئولوژی مورد نظر خود بر اصول لیبرالیسم فردگرا واقعی نمی‌نهند، اگرچه ممکن است در راستای ثبات سیاسی خود امتیازاتی به گروه‌های اقلیت اعطا کند و به شناسایی گروه‌های قومی و ملی و غیره مبادرت ورزند، اقلیت‌ها یا افراد درون گروه‌ها را به صورت کلی یا جزئی واجد حقوق بنیادین بشر نمی‌پندارد. لذا راهکار شاشار که عملکرد فعالانهٔ دولت مرکزی را در مهار اقتدار رهبران گروه‌های اقلیت طلب می‌کند، در برخی کشورهای در حال توسعه که دولت‌ها منشی لیبرال-دموکراتیک ندارند، کارساز نخواهد بود.

1. Re-universalized citizenship.

2. Unavoidable costs.

3. Joint Governance.

4. Shachar, Ayelet, *Op. Cit.*, 2001, p 201.

۵. عبور از مطالعات دولت محور در حوزه حقوق عمومی

حوزه حقوق چندفرهنگ‌گرایی مملو از مطالعات نظری است که پیچیدگی‌های اجرای سیاست‌های چندفرهنگی را در نظر نمی‌گیرد. همین موضوع موجب شده است نتوان نتایج عملی اتخاذ سیاست‌های چندفرهنگی را در جوامع مختلف سنجید. کدام جامعه با کدام ساختارهای نهادی از فواید این سیاست‌ها بهره برده و کدام معادلات نهادی-ساختاری مانع برداشت محصولات سودمند آن شده است؟! شاشار معتقد است امروزه مطالعات حقوق عمومی از مطالعات دولت محور عبور کرده است؛ به گونه‌ای که نیروهای فرادولتی و نهادهای مادون دولت از بازیگران اساسی آن به شمار می‌آیند:

«در ادبیات سیاست عمومی و نظریه سیاسی معاصر، گزاره‌های دیرپا در خصوص نقش دولت در مقایسه با نیروهای رقیب در سطوح مادون و مافوق دولت شدیداً مورد بازبینی قرار می‌گیرند... در دنیای امروز تلقی دولت-محور از حقوق و حاکمیت بیش از پیش مورد مذاقه^۱ واقع شده است. این در حالی است که نظریه‌های چندفرهنگی کماکان به این موضوع تقلیل می‌یابند که به بررسی (تنش) میان تسامح و مدارا از یک طرف و خودمختاری از طرف دیگر بپردازند تا بتوانند تنوع فرهنگی را شناسایی کنند».

برای نقد آرای شاشار در خصوص نقش دولت در حوزه حقوق چندفرهنگی، ضروری است به رئوس نظریات او در کتاب حقوق چندفرهنگی اشاره کنیم.

قدم اول شاشار نقد گزاره دوگانه‌گرایی اختصاص اقتدار سیاسی به یکی از دو نهاد دولت مرکزی و رهبران گروه‌های اقلیت است. از نظر او ایده رایج در نظریه‌پردازی چندفرهنگ‌گرایی- که بیش از دو فرض در اجرای اقتدار سیاسی را قابل تصور نمی‌داند- عمیقاً گمراه‌کننده است. او راه برون‌رفت از این دوگانه‌گرایی را گفتگوی مداوم اضلاع مثلث چندفرهنگ‌گرایی در خصوص آن ارزش‌های فرهنگی می‌داند که دولت و گروه اقلیت درباره آنها اختلاف نظر دارند.

لذا دومین مؤلفه نظریه شاشار «گفتمان عمومی» است. شاشار این گفتمان عمومی را مقدمه‌ای برای تقسیم افقی قدرت قانون‌گذاری میان دولت و گروه اقلیت می‌داند. به عبارت بهتر،

1. Under Scrutiny.

2. Shachar, Ayelet. "Demystifying culture." *International Journal of Constitutional Law* 10.2, 2012, pp 429-448.

شاشار امیدوار است گفتگوی عمومی میان بازیگران عرصهٔ چندفرهنگ‌گرایی، حکمرانی مشترکی را به ارمغان آورد که آسیب‌های الگوی دوگانه‌گرایی رایج را نداشته باشد. الگویی که در آن یا ارزش‌های فرهنگی گروه اقلیت از چنان عقبهٔ حمایتی دولت مرکزی برخوردارند که حقوق افراد عضو را تحت تأثیر قرار می‌دهند (به گونه‌ای که ایشان را از شهروندان عادی دولت مرکزی نیز در موقعیتی نازل‌تر قرار می‌دهد) یا اساساً اقلیت بودگی از رابطهٔ سیاسی شهروند و دولت حذف می‌شود و همگی از حقوق مشابه و یکسان بهره‌مند می‌شوند. شاشار شناسایی گروه‌های اقلیت را هم‌زمان با حمایت از افراد عضو با شناسایی حقوق بنیادین آنها تجویز می‌کند و این ایده را عملی نمی‌داند، مگر اینکه در این خصوص تصمیم مشترکی میان دولت و گروه اقلیت اخذ گردد.

به نظر می‌رسد شناسایی حقوق چندفرهنگی در نظریهٔ شاشار نه فقط مخصوص کشورهای توسعه یافته است، بلکه در همان موارد هم غیراجرایی به نظر می‌رسد. گفتگوی عمومی میان اضلاع مثلث چندفرهنگی زمانی قابلیت ظهور دارد که نه فقط زیرساخت‌های اجتماعی گفتگوی عمومی فراهم آمده است، بلکه پدیدارهای برساخته از آن نیز نهادینه شده باشند. علاوه بر این‌ها، ابزارهای گفتمان عمومی حتی در کشورهای توسعه یافته نیز به سختی در دسترس اقلیت‌های درون گروه‌های اقلیت یا گروه‌های آسیب‌پذیر عضو قرار دارد، چه رسد به بسیاری از کشورهای در حال توسعه که جامعهٔ مدنی، اگر هم وجود داشته باشد، چنان لاغر و نحیف است که عمیقاً به دولت مرکزی وابسته است. نکتهٔ آموختنی ایده‌پردازی شاشار همانا فراموش نکردن چندگانگی هویتی افراد عضو گروه‌های اقلیت و ضرورت شناسایی هم‌زمان گروه‌ها و افراد آسیب‌پذیر عضو است. اما متولی قرار دادن دولت به عنوان قهرمان نجات‌بخش اقلیت‌های درون گروه‌های اقلیت، دیدگاه او را از قابلیت راهبری در کشورهای در حال توسعه می‌اندازد. نظر شاشار در خصوص گفتمان عمومی در پروسهٔ شناسایی گروه‌های اقلیت چنان نقش فعالی برای دولت مرکزی قائل می‌شود که با دیدگاه‌های او در خصوص عبور حقوق عمومی از گفتمان دولت-محور در تعارض به نظر می‌رسد. شاشار عبارت تفکیک قوا را از بستر سنتی خود خارج می‌کند و آن را در رابطهٔ دولت و گروه‌های اقلیت به کار می‌گیرد که خود می‌تواند نشانه‌ای از گذار از گفتمان دولت-محور در حقوق عمومی باشد، اما اختصاص دادن نقش شناسانندهٔ گروه‌های اقلیت و اقلیت‌های درون آنها صرفاً به دولت مرکزی، نه فقط با واقعیات موجود در برخی کشورهای در حال توسعه

هم‌خوانی ندارد، بلکه مطابق قواعد سنتی حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل، چنان برداشت حداکثری از حق بر حاکمیت را تأیید می‌کند که نقش دولت‌های خارجی و جامعه مدنی داخلی و بین‌المللی در این پروسه شناسایی اقلیت‌ها رنگ می‌بازد.

بی‌تردید شاشار در تأکید بر گفتمان عمومی به عنوان پیش‌بایسته شناسایی گروه‌های اقلیت درست می‌گوید؛ اما استدلال او بیشتر جنبه تجویزی دارد. در برخی موارد، شناسایی گروه‌های اقلیت به صورت فرمایشی و از بالا به پایین با تصمیم دولت انجام می‌گیرد و گفتگوی عمومی پیرامون آن شکل نمی‌گیرد یا اساساً جامعه مدنی چنان فربه نیست یا اینکه در فضای بسته سیاسی جرئت اظهار نظر در این خصوص ندارد. این گونه شناسایی‌ها همیشه مثبت نیست و خود ممکن است متضمن انکار و سرکوب دیگر گروه‌های اقلیت باشد که دولت مرکزی از شناسایی آنها سرباز می‌زند.

شاشار به زیبایی از عبارت توازن قدرت و نظارت و تعادل^۱ در ارتباط میان دولت مرکزی و گروه‌های اقلیت بهره می‌برد، اما دچار همان تقسیم‌بندی دوگانه‌ای می‌شود که خود در مقام انکار آن است. او اجرای طرح حکمرانی مشترک خود را در جوامع مختلف متفاوت می‌داند و معتقد است شناسایی حقوقی در هر کدام از این جوامع باید متفاوت از دیگری باشد. اما در شرح انواع جوامع صرفاً دو الگو را مثال می‌زند و از این ساختار دوگانه فراتر نمی‌رود: یکی مطلق‌گرایی سکولار^۲ و دیگری خاص‌گرایی مذهبی^۳. در الگوی اول دولت سکولار درحالی‌که از شناسایی حقوق گروه‌های اقلیت سر باز می‌زند، حقوق بنیادین آحاد افراد جامعه را به طور برابر شناسایی می‌کند و در مورد دوم گروه‌های اقلیت از اقتدار قانون‌گذاری جامع وی در حوزه‌هایی چون ازدواج، روابط جنسی، آموزش، شرایط عضویت گروهی و انتقال نسب و ارث برخوردارند؛ به‌گونه‌ای که حقوق فردی آنها تحت تأثیر حقوق گروهی ایشان قرار می‌گیرد. شاشار می‌گوید:

«برای مثال در کشورهایی که الگوی مطلق‌گرایی سکولار رایج است، خوانشی از نظریه حکمرانی مشترک به کار می‌آید که دولت را ملتزم می‌کند که از حجمی از قدرت سیاسی خود کاسته و آنها را به گروه‌های اقلیت تفویض کند تا برای اعمال در درون اجتماع خود به کار گیرند.

1. Check and balance.
2. Secular Absolutism.
3. Religious particularism.

فشار سیاسی بایستی به گونه‌ای مدیریت گردد که دولت مرکزی را قانع کند تا حقوق قانون‌گذاری را با گروه‌های اقلیت به اشتراک بگذارد. برعکس در جوامعی که اختصاص‌گرایی دینی رایج است، گروه‌های اقلیت بایستی قانع شوند تا به صورت داوطلبانه قدرت خود را در حوزه‌های حقوق خانواده و مشابه آن (به اختیار خود افراد) واگذار کنند^۱.

شاشار انواع دیگر نظام‌های سیاسی را نادیده می‌گیرد و خود اسیر همان دوگانه‌گرایی ساختارگرایانه^۲ می‌گردد. این برداشت ناقص از اهداف مطالعات موردی او ناشی می‌شود؛ چراکه به جز کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی، چون آلمان و کانادا، کشورهایی چون اسرائیل و هند دارای دولت مرکزی سکولاری هستند که گروه‌های اقلیت در آن نظام سیاسی از امتیازات قانون‌گذاری قابل توجهی بهره‌مند هستند^۳ و سنت‌های خود را در حقوق خانواده به افراد عضو خود تحمیل می‌کنند. این در حالی است که کشورهای قابل توجهی دارای نظام سیاسی بسته‌ای هستند که نه فقط از شناسایی گروه‌های اقلیت سر باز می‌زنند، بلکه تمایلی نیز به شناسایی حقوق فردی و آزادی‌های بنیادین افراد نیز نشان نمی‌دهند. نظریه حکمرانی مشترک پاسخی برای این گونه نظام‌های سیاسی به شمار نمی‌آید، اگرچه نکات مهمی را در مؤلفه‌های شناسایی گروه‌های اقلیت در این کشورها نیز یادآور می‌شود.

شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت در حقیقت شناسایی حقوقی فرهنگی آن گروه‌هاست. ابعاد شناسایی حقوقی در حوزه حقوق اساسی محض و حقوق کیفری بسیار مورد بحث قرار گرفته است؛ درحالی‌که حقوق خصوصی، مخصوصاً حقوق خانواده، گستره‌ای را شامل می‌شود که حقوق فردی افراد بسیار تحت تاثیر قرار می‌گیرد و دولت اساساً در دعاوی قضایی ناشی از آن خود را بازیگر یا طرف دادرسی نمی‌داند، لذا در این موارد مداخله نمی‌کند^۴.

چنان‌که شاشار مانند برخی دیگر از محققین اشاره می‌کند، به نظر می‌رسد خانواده را نمی‌توان در حوزه خصوصی صورت‌بندی کرد؛ چراکه افراد درون خانواده در موقعیت‌های حقوقی متنوع و

1. Shachar, Ayelet, *Op. Cit.*, 2001, p 205.

2. Structuralist.

۳. همان‌طور که پیش از این گفته شد رفتار دولت اسرائیل در مقابل فلسطینیان در کرانه باختری و نوار غزه نمونه بارز آپارتاید و این افراد از محروم‌ترین گروه‌های اقلیت هستند که حتی شهروندی آنان به رسمیت شناخته نمی‌شوند.

4. Demystifying Culture.

در محل تقاطع هویتی قرار می‌گیرند^۱. در واقع رویکرد نقادانه درهم‌تنیده‌گرا^۲ به تقسیم‌بندی سنتی حوزه عمومی و خصوصی از منظر ضرورت شناسایی حقوقی گروه‌های درون گروه‌های اقلیت می‌پردازد. زنان، کودکان، اقلیت‌های جنسی، اعضای خانواده که از پذیرفتن دین آبا و اجدادی خانوادگی رویگردان می‌شوند و به طور کلی تمامی کسانی که ارزش‌های سنتی خانواده را به چالش می‌کشند، همگی افراد آسیب‌پذیری هستند که تقسیم‌بندی سنتی بر حوزه عمومی و خصوصی به عدم شناسایی حقوقی آنها منجر می‌گردد. در بستر این درهم‌تنیدگی فرهنگی زمانی که با وضعیت حقوقی خانواده مهاجر روبرو هستیم، موضوع به مراتب پیچیده‌تر می‌شود. تنوع اقلیت بودگی در بستر خانواده به شدتی است که تقسیم بندی حوزه عمومی و خصوصی در مظان آن است که خالی از فایده قلمداد گردد. ضرورت شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت در اندیشه شاشار همواره با نیت شناسایی تنوع فرهنگی در بستر احترام به ادیان و فرهنگ‌های گوناگون نیست، بلکه با هدف شناسایی حقوقی افراد عضو گروه‌های اقلیت صورت می‌گیرد.

نظریه شاشار از این نظر حائز اهمیت است که این موضوع را یادآور می‌شود که ادعاهای فرهنگی در دادرسی مدنی از نگاه متفکرین حقوق عمومی پنهان مانده است؛ چراکه در این دادرسی هویت‌های فرهنگی نه در قالب حیثیت عمومی و نه در قالب طرح ادعاهایی علیه دولت، بلکه در قالب یک دادرسی که اطراف آن اشخاص حقیقی حقوق خصوصی هستند، هویدا می‌شوند. به عبارت دیگر، نظر به ارتباط میان‌رشته‌ای حوزه‌های حقوقی و همچنین نظر به اصول نظریه درهم‌تنیدگی، مسئله ادعاهای فرهنگی در دادرسی خانواده می‌تواند عمیقاً موضوع حقوق عمومی، حقوق فرهنگی و به طور خاص شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت باشد.

1. Vows, Public. "A History of Marriage and the Nation." *Cambridge, MA: Harvard*, 2000, pp 4-9.

2. Intersectionist.

نتیجه‌گیری

با توجه به سیر تطور نظام حقوق بشر، تقسیم‌بندی سنتی حقوق عمومی و حقوق خصوصی کاربرد سنتی خود را از دست داده است. چراکه برای مثال، مطالعات حقوقی در خصوص شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت بدون ورود به موضوعات حقوق خانواده و حقوق بین‌الملل خصوصی درباره‌ی شناسایی شهروندی افراد عضو گروه‌های اقلیت، ناقص خواهد بود.

شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت باید هم‌زمان با شناسایی هویت‌های چندگانه‌ی افراد و گروه‌های عضو آن گروه‌ها صورت پذیرد. نظریه‌ی درهم‌تنیدگی این نقد بنیادین شناسایی حقوقی گروه‌های اقلیت را در بستر چندفرهنگ‌گرایی بدین صورت طرح می‌کند که شناسایی ساختارهای بیرونی این گروه‌ها، اگر به صورت مطلق صورت گیرد، لاجرم به شناسایی ساختارهای درونی آنها نیز منجر می‌شود. به رسمیت شناختن اقتدار گروه اقلیت در اعمال و اجرای مقررات خود در عضویت و اخراج افراد از گروه، ممکن است این خطر را به دنبال داشته باشد که گروه‌های آسیب‌پذیر عضو از حقوق بنیادین خود محروم گردند. چراکه رهبران گروه اقلیت ممکن است در پی آن باشند که اعضای گروه خود را صرفاً در قالب یک هویت (برای مثال هویت زبانی) تقلیل دهند؛ درحالی‌که اعضای گروه دارای هویت‌های دیگر و در مقام حفاظت از آن ابعاد نیز می‌باشند. تأکید انحصاری بر یک بعد از اقلیت‌بودگی امکان دارد موجب نادیده گرفتن بقیه ابعاد هویتی آن گردد. به عبارت دیگر زن‌بودگی در کنار هویت زبانی، دینی یا قومی باید به طور خاص مورد تأکید قرار گیرد تا فراموش نشود. در غیر این صورت، برخی از هویت‌ها قربانی شناسایی یک قالب هویتی کلان می‌گردد. نظام حقوقی در مقام شناسایی اقلیت‌ها، ضروری است به تعبیه راهکارهایی بپردازد که افراد عضو گروه‌ها بتوانند از هویت‌های دگرگون در برابر رهبران گروه‌های اقلیت محافظت کنند. چنین راهکارهایی می‌تواند از مراجعه به دادگاه‌های ملی یا منطقه‌ای تا شناسایی مستقل هویت‌های فرهنگی درون گروه‌های اقلیت را دربرگیرد. در این میان ضروری است مطالعات حقوق عمومی از تمرکز بر دولت به عنوان عنصر انحصاری اقتدار سیاسی عبور کند و در جوامع چندفرهنگی به دنبال واکاوی اقتدار سیاسی سیال در هندسه‌ی چندضلعی مطالعات حقوقی گروه‌های اقلیت باشد؛ شکلی هندسی که گاهی از سه ضلع دولت، گروه اقلیت و گروه‌های زیرمجموعه تشکیل می‌گردد و گاهی نمی‌تواند تنوع هویتی در گروه اکثریت، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی خارجی را در نظر نگیرد. نظریه‌ی درهم‌تنیدگی شاسار بر سیالیت اقتدار سیاسی و هویت فرهنگی در بستر سیالیت هندسه‌ی چندفرهنگ‌گرایی تأکید می‌کند.

فهرست منابع

Books

1. Crenshaw, Kimberlé. *On Intersectionality: Essential Writings*. The New Press, 2017.
2. Kymlicka, Will, and Wayne J. Norman, eds. *Citizenship in diverse societies*. Oxford University Press, 2000.
3. Kymlicka, Will. *Multicultural citizenship: A liberal theory of minority rights*. Clarendon Press, 1995.
4. Shachar, Ayelet. *Multicultural jurisdictions: Cultural differences and women's rights*. Cambridge University Press, 2001.
5. Shachar, Ayelet. *The birthright lottery: Citizenship and global inequality*. Harvard University Press, 2009.

Articles

6. Crenshaw, Kimberlé. "Demarginalizing the intersection of race and sex: A black feminist critique of antidiscrimination doctrine, feminist theory and antiracist politics." *U. Chi. Legal F.*, 1989.
7. Crenshaw, Kimberlé. "Mapping the margins: Intersectionality, identity politics, and violence against women of color." *Stanford law review*, 1991.
8. Heyes, Cressida. "Identity politics." *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, First published Tue Jul 16, 2002; substantive revision Wed Mar 23, 2016, 2002.
9. Kian, Azadeh, and Gilles Riaux. "Crafting Iranian Nationalism: Intersectionality of Aryanism, Westernism and Islamism." *Nations and their Histories: Constructions and Representations*, Londres, Palgrave MacMillan, 2009.
10. Kian-Thiébaud, Azadeh. "From motherhood to equal rights advocates: The weakening of patriarchal order." *Iranian Studies* 38.1, 2005.:
11. Shachar, Ayelet, and Ran Hirschl. "Citizenship as inherited property." *Political Theory* 35.3, 2007.
12. Shachar, Ayelet. "Group identity and women's rights in family law: The perils of multicultural accommodation." *Journal of Political Philosophy* 6.3, 1998.
13. Shachar, Ayelet. "Religion, State, and the Problem of Gender: New Modes of Citizenship and Governance in Diverse Societies." *McGill LJ* 50, 2005.
14. Shachar, Ayelet. "The paradox of multicultural vulnerability: Individual rights, identity groups, and the state." *Multicultural questions*, 1999.
15. Tully, James. "Cultural demands for constitutional recognition." *Journal of Political Philosophy* 3.2, 1995.
16. Shachar, Ayelet. "Demystifying culture." *International Journal of Constitutional Law* 10.2 (2012): 429-448.
17. Shachar, Ayelet. "The race for talent: Highly skilled migrants and competitive immigration regimes." *NYUL rev.* 81, 2006.
18. Vows, Public. "A History of Marriage and the Nation." Cambridge, MA: Harvard, 2000.

Cases

19. Bavli v. Great Rabbinical Court, 1994 IsrSC 48 ,1994.
20. Fletcher, Matthew LM. "Santa Clara Pueblo v. Martinez." ,2006.
21. Mississippi Band of Choctaw Indians v. Holyfield, 490 U.S. 30, 109 S. Ct. 1597, 104 L. Ed. 2d 29 ,1989.
22. Van de Perre v. Edwards, 2001 S.C.R.2 983 ,2001.

